

مارک لوی

سفر عجیب آقای دالدری

مترجم: نیما کیوانی

نشر
تیما

یادداشت مترجم

مارک لوی نویسنده‌ی شهیر فرانسوی متولد ۱۶ اکتبر ۱۹۶۱ در بولونی بیانکور، ناحیه‌ای نزدیک به پایتخت فرانسه است. در هجده‌سالگی وارد سازمان صلیب‌سرخ شد، جایی که به مدت شش سال به‌عنوان امدادگر مشغول به کار بود و همزمان، به تحصیل مدیریت و انفورماتیک در یکی از دانشگاه‌های پاریس پرداخت.

در چند مرحله با تأسیس واحدهای مهندسی و معماری در نقاط مختلف فرانسه، مثل صوفیا آنتی‌پلیس، مشغول به کار شد، اما در سال ۲۰۰۰ و بلافاصله بعد از موفقیت بزرگ نخستین رمانش «و اگر درست بود...»^۱ از کابینه‌ی معماری‌اش استعفا داد، به لندن رفت و تمام‌وقت، روی نوشتن تمرکز کرد. ششمین رمان او به اسم «دوست‌هایم، عشق‌هایم»^۲، مورد اقتباسی سینمایی به کارگردانی خواهرش قرار گرفت. او تاکنون هفده رمان نوشته است که تقریباً تمامی آن‌ها در میان پنج رمان پرفروش و پرخواننده‌ی فرانسه بوده‌اند. اگرچه وی پس از تمرکز کاملش روی نویسندگی، در کشورهای انگلیسی‌زبان مثل امریکا و بریتانیا ساکن بوده، اما تمام رمان‌هایش را به زبان فرانسه نوشته است. تقابل جالب‌توجه‌ای که به شهرت بیشترش کمک کرده است.

1. Et si c'était vrai...

2. Mes amis, mes amours

بسیاری از رمان‌های او به فضای زندگی انگلیسی و امریکایی برمی‌گردد، اما زبان نگارشش، ما را به قلب اروپا می‌برد. زبان مارک ساد، شخصیت‌هایش فوق‌العاده جذاب و چندبعدی و قصه‌هایی که روایت می‌کند جاافتاده و بسیار خوب پرداخته شده‌اند، به طوری که خواننده را به سرعت با شخصیت‌های قصه همراه می‌کند. استفاده از شوخی‌ها و بذله‌گویی‌های انگلیسی از دیگر ویژگی‌های رمان‌های اوست.

رمان حاضر، دوازدهمین رمان مارک لوی است که در سال ۲۰۱۱ توسط انتشارات روبر لفون (مانند تمامی سایر آثار او) به چاپ رسیده است. با فضای کلاسیک رمان‌نویسی انگلیسی در امتداد قصه که البته زیاد دوام نمی‌آورد و جذابیت زبان فرانسه در این اثر حکم فرماست. او با زیرکی از نوعی نگارش مؤدبانه با لفظ دائمی «شما» میان دو همسایه کمک گرفته تا فضای گفتمان انگلیسی پساویکتوریایی را زنده کند. این رمان در کشورهای بسیاری مورد توجه بوده و تاکنون به نوزده زبان، به غیر از فارسی ترجمه شده است.

این رمان دست خواننده را می‌گیرد و او را درست به قلب اروپای پس از جنگ جهانی دوم می‌برد. شخصیت اصلی داستان، آلیس، دختری انگلیسی است که پدر و مادرش را در بحبوحه‌ی بمباران شهر لندن توسط نیروهای آلمان نازی از دست داده است. دوستان کمی دارد اما آن‌ها، تمام آن چیزی هستند که او می‌خواهد. همه چیز درست و منطقی است تا این‌که قصه به ماوراءالطبیعه ورود می‌کند و با پیچیده‌تر کردن قصه، هیجان خوانش آن چند برابر می‌شود.

لوی نشان می‌دهد که می‌خواهد رمانی بنویسد تا نه فقط دردهای یک شخصیت یا حتی یک نسل را نشان دهد، بلکه می‌خواهد پا را فراتر بگذارد و با گذاشتن انگشت روی یک مسئله‌ی کمتر پرداخته‌شده‌ی تاریخی، حرف‌های بزرگ‌تری بزند، حرف‌هایی که البته بی‌طرفانه نیست، اما برای آن‌که دوباره توجه جهان را به یک نسل‌کشی هراسناک معطوف کند، کافی است. این‌که چطور می‌شود درباره‌ی کشتار یک گروه بزرگ از انسان‌های بی‌گناه بی‌طرف بود، خود بحث دیگری است.

«پیش‌گویی کار سختی است،
به خصوص وقتی که درباره‌ی آینده باشد.»

پی‌یر داک

- من به سرنوشت اعتقادی نداشتم، به آن نشانه‌های کوچک زندگی، که ما را به سمت راه‌هایی که باید برویم هدایت می‌کنند. به آن داستان‌هایی که دروغ‌گوهای پیش‌گواز آینده به ما می‌گویند، به آن کارت‌هایی که آینده‌ات را پیش‌بینی می‌کنند، به خوشبختی بی‌اعتقاد بودم. من فقط به سادگی احتمال تصادفات و به واقعیت شانس و اقبال باور داشتم.

- پس چرا دقیقاً این همه راه به این سفر طولانی آمدی، وقتی به هیچ‌کدام از این‌ها که می‌گویی باور نداری؟

- به خاطر یک پیانو.

- پیانو؟

- ناکوک بود، مثل آن پیانوهای باسترانگ^۱ قدیمی خاک‌خورده در گوشه‌وکنار

اداره‌ها. آن پیانو یک چیز خاصی داشت، یا شاید هم، کسی که آن را می‌زد.

- کی آن را می‌زد؟

۱. پیانوهای باسترانگ در زبان فرانسه، به پیانوهای گفته می‌شود که یا از قصد یا به دلیل نوع استفاده‌ی خاص از آن، صدایی متفاوت از پیانوهای دیگر می‌دهد که اصطلاحاً به آن «ناکوک» می‌گویند. منظور از ناکوک، تمایز صدای آن با صدای پیانوهای همیشگی و عرف است. (مترجم)